

حقوق سیاسی مردم در اسلام*

محسن کدیور



چکیده

حقوق سیاسی، بخشی از حقوق بشر است که به حقوق انسانها در حوزه عمومی در ارتباط با قدرت سیاسی می‌پردازد. از منظر اسلامی در رابطه انسان با انسان، هم تکلیف مطرح است هم حق. در مجموع دو روش مطالعه برای دستیابی به حقوق مردم در اندیشه اسلامی می‌تواند اتخاذ شود. پذیرش حقوق سیاسی مردم در اندیشه دینی ضمانت اجرایی رعایت آن را دو چندان می‌کند. این حقوق با انسان‌شناسی ارتباط مستقیم دارد. واجبات و محرمات شرعی در مرتبه متقدم خواست و اراده انسان دیندار قرار دارند و حوزه رأی و رضایت مردم حوزه مباحات و

* این مقاله در همایش بین المللی اسلام و حقوق بشر (آذر ۱۳۷۷، تهران) قرائت شده است.

منطقه الفراغ است.

حق تعیین سرنوشت و مقدرات سیاسی مهمترین حقوق سیاسی است. این مقاله در سه بخش به تشریح و تبیین این حق بنیادی پرداخته است. در بخش اول ابعاد مختلف این حق سیاسی تحلیل شده است. این حق خداداد است. حوزه عمومی ملک مشاع انسانهاست، ملاک استفاده از آن، رضایت اکثر صاحبان حق است. مؤمنان موظفند در استفاده از این حق ضوابط دینی را رعایت کنند. در حوزه عمومی میزان رأی مردم است. متصدیان امور عمومی به نیابت و انتخاب مردم انجام این خدمات را به عهده می‌گیرند. تصرف و دخالت در حوزه عمومی بدون رضایت و اذن مردم مجاز نیست.

در بخش دوم، دو دلیل عقلی و هشت مؤید، شاهد و دلیل نقلی بر اثبات حق تعیین سرنوشت و مقدرات سیاسی اقامه شده است. در بخش سوم به مستندات این حق در اعلامیه جهانی حقوق بشر، اعلامیه اسلامی حقوق بشر قاهره و قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران اشاره شده است.



مقدمه

در آغاز سخن کلید واژه‌های حقوق سیاسی^۱، مردم و اسلام را تعریف می‌کنیم: حقوق سیاسی، بخشی از حقوق بشر است که به حقوق انسان‌ها در حوزه سیاست می‌پردازد و اموری از قبیل حق تعیین سرنوشت و مقدرات سیاسی و حق آزادی‌های سیاسی را شامل می‌شود. مراد از واژه مردم همه انسان‌ها است، فارغ از عقیده، دین، مذهب، جنس، نژاد، رنگ، زبان و ملیت. اسلام نیز آن تعالیمی است که خداوند توسط آخرین پیامبرش، محمد مصطفی (ص)، به انسان ابلاغ کرده است و کتاب و سنت مهم ترین منابع آن را تشکیل می‌دهند. در این مقاله به دیدگاه‌های دو مذهب بزرگ اسلامی، تشیع و تسنن، توجه شده و کوشش شده است حقوق سیاسی مردم، براساس تعالیم و ضوابط اسلامی، بررسی شود، بی‌آنکه از اختلافات تاریخی متفکران مسلمان در این

زمینه ورد و نقد آرای دیگر سخنی به میان آید.^۲

چه بسا ادعا شود که زبان دین، زبان تکلیف است و از آنجا که بحث درباره هر نوع حق، بحثی غیردینی یا برون دینی است، مسئله حقوق سیاسی مردم در اسلام جایی ندارد. اما باید گفت که در دین بحث درباره تکلیف بسیار مهم و برجسته است. مراد از تکلیف دینی، اقتضای حق الهی بر انسانهاست که حقی است یک طرفه، اما در تعالیم اسلامی تنها به رابطه میان خدا و انسان پرداخته نشده، بلکه به رابطه انسان با انسان، انسان با طبیعت نیز توجه فراوان شده است. از منظر اسلامی در این دو نوع رابطه، هم تکلیف مطرح است و هم حق. هر انسانی بر دیگر انسان ها حقوقی دارد و این حقوق، تکالیفی را بردوش بقیه می گذارد.

کلیه حقوق انسانی (حقوقی که یک سوی آن انسان و سوی دیگر نیز انسان یا طبیعت باشد) دو طرفه است. تکلیف نیز همان «حق علیه» است. از وجود هر حقی می توان تکلیفی را برای دیگران مشخص کرد و از پذیرش هر تکلیفی، حقی برای مردم به دست می آید. در مقابل خداوند دین تماماً تکلیف است، اما در برابر انسان ها دین آمیزه ای است از حق و تکلیف. هر چند خداوند حکیم سنن لایتغیر خود را، مبنی بر عدالت و رحمت و تفضل، پیشاپیش به بندگانش معرفی کرده است.^۳

در علم فقه در مورد تکالیف عبادی (برخاسته از حق خدا بر آدمیان) و تکالیف غیر عبادی (تکالیف مدنی، سیاسی و...) بحث شده است و فقها در زمینه شناخت تکالیف شرعی سعی فراوان کرده اند. اما مباحث فقهی منحصر به تکالیف و احکام نیست و «حق الله» و «حق الناس» نیز جزو مباحث مهم فقهی است.^۴ همچنین با توجه به این که دین منحصر در فقه نیست، بحث درباره مبانی حقوق دینی انسان در علم کلام آمده است و دو علم تفسیر و حدیث نیز ریشه های دینی حقوق را فراهم می آورد.

در مجموع دو روش مطالعه برای آشنایی با حقوق مردم از دیدگاه اسلامی وجود دارد: روش اول، مراجعه مستقیم به قرآن و سنت معصومین و استخراج آیات و روایاتی است که به طور صریح یا تلویحی، حقوق مردم را به رسمیت شناخته اند. بخشی از حقوق سیاسی مردم به همین صورت قابل دسترسی است. از جمله گویاترین متون دینی در بحث حقوق سیاسی مردم در اسلام، تصریحات امام علی (ع) در نهج البلاغه است. در خطبه ای که امیرالمؤمنین (ع) در حین جنگ صفین برای مردم ایراد کرده، آمده

است: ۵

«خداوند سبحان با زمامداری من بر شما، برای من حقی بر شما قرار داده است. همان گونه که مرا بر شما حقی است، شما را نیز بر من حقی است. حق فراخ‌ترین امور است در توصیف و مضیق‌ترین چیزها است وقت انصاف و عمل. کسی را بر دیگری حقی نیست، مگر این که آن دیگری را هم بر او حقی است و آن دیگری را حقی بر او نیست، مگر این که او را هم حقی است. اگر کسی را بر دیگری حقی باشد که دیگری را بر او حقی نباشد، چنین حقی مختص خداوند سبحان است... پس خداوند سبحان از جمله حقوق خود، برای بعضی از مردم بر بعضی دیگر حقوقی واجب فرموده و این حقوق را در حالات مختلف برابر گردانیده و بعضی از آنها را در مقابل بعضی دیگر واجب نموده است. برخی از این حقوق تحقق نمی‌یابد، مگر به ازای بعضی دیگر. بزرگ‌ترین حق‌ها که خداوند سبحان واجب گردانیده، حق زمامدار بر مردم و حق مردم بر زمامدار است...»

روش دوم، مراجعه به سیره عقلاست. اگر موردی به عنوان حقوق فطری یا حقوق طبیعی انسان‌ها از نظر عقل اثبات شد، به نحوی که انسان بودن، داشتن چنین حقی را اقتضاء کند و عقلاً از حیث عاقل بودنشان بر چنین حقی صحه نهند، دین نیز این حق را به رسمیت می‌شناسد؛ چرا که منابع فقه یا حقوق دینی، عقل از سویی و سیره عقل از سوی دیگر است. بر اساس قاعده ملازمه (هر آنچه عقل به آن حکم کند، شرع نیز به آن حکم خواهد کرد) بسیاری از موارد حقوق بشر که از دید برخی متفکران دینی گذشته مخفی مانده یا به هر دلیلی در متون دینی به آن اشاره نشده است، به صحن و سرای اندیشه دینی معاصر، راه می‌یابد.^۶ واضح است که این حقوق عقلایی نمی‌تواند با هیچ حکم شرعی منافات داشته باشد، زیرا اگر چنین حقوقی به تحلیل حرام یا تحریم حلالی منجر شود، اصولاً قاعده ملازمه جاری نمی‌شود. توجه به مباحث عقلایی در باب حقوق بشر باعث می‌شود که برخی زوایا و ابعاد پنهان مانده متون دینی در این مسئله روشن و اندیشه دینی معاصر غنی‌تر شود.

استفاده هم زمان از دو روش فوق، دیدگاه معاصر اسلامی را در باب حقوق بشر، آمیزه‌ای از حق و تکلیف معرفی می‌کند. توجه همه جانبه به برخی تکالیف و احکام شرعی راه را برای انتزاع و کشف بعضی از حقوق انسانی هموار می‌کند. همچنان که عنایت به بعضی حقوق مسلم انسانی - که بنا بر قاعده ملازمه، حقوق دینی شمرده می‌شود - مجتهدان و متفکران مسلمان را به استخراج برخی تکالیف و احکام جدید راهنمایی می‌کند. این تعامل بین دو حوزه عقل و نقل به پویایی هر چه بیشتر حقوق بشر از دیدگاه اسلامی منتهی می‌شود. پذیرش حقوق سیاسی مردم در اندیشه دینی، ضمانت اجرایی رعایت آن حقوق را دو چندان می‌کند، چرا که خارج از دین، پشتوانه این حقوق قرارداد اجتماعی است و زیر پا گذاشتن آن مجازات دنیوی را در پی دارد. در حالی که، به رسمیت شناخته شدن این حقوق از سوی دین، آن را متکی بر ضوابط شرعی و وجدان دینی نیز می‌کند و عدم رعایت آن، علاوه بر مجازات دنیوی، عقاب اخروی هم در پی دارد. اگر حقوق سیاسی مردم در کنار حق الناس شرعی در جامعه دینی نهادینه شود، دین و ایمان پشتوانه مطمئن رعایت این حقوق می‌شود. لذا طبیعی است از یک جامعه دینی، بیش از دیگر جوامع، انتظار رعایت حقوق مردم را داشته باشیم.

حقوق سیاسی با انسان شناسی ارتباط مستقیم دارد. به رسمیت شناختن حقوق سیاسی مردم، تنها از اندیشه‌ای بر می‌آید که قایل به کرامت نوع انسان است «و لقد کرمنا بنی آدم و حملنا هم فی البر و البحر و رزقناهم من الطیبات و فضلنا هم علی کثیر ممن خلقنا تفضیلاً»^۷، انسان را خلیفه الله «و اذ قال ربک للملائکة انی جاعل فی الارض خلیفة...»^۸ و امانت دار خداوند «انا عرضنا الامانة علی السموات و الارض و الجبال فابین ان یحملنها و اشفقن منها و حملها الانسان انه کان ظلوماً جهولاً»^۹ می‌داند، به اختیار و مسئولیت پذیری انسان معتقد است «ان الله لا ینظر ما یقوم حتی ینظر ما ینفهم»^{۱۰} و «فمن شاء فلیؤمن و من شاء فلیکفر»^{۱۱}، او را صاحب سرشتی الهی «فاذا سویته و نفخت فیه من روحی فقعوا له ساجدین»^{۱۲} در احسن تقویم «لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم»^{۱۳} معرفی می‌کند و در مجموع به انسان خوش بین است. در حالی که، دیدگاه بی اعتماد و بدبین به انسان، که بنا را بر محجور بودن و فقدان اهلیت او در شئون و مقدرات اجتماعی می‌گذارد، همه بزرگ داشت های قرآنی را مختص انسان‌های برگزیده و خاص می‌داند و نوع بشر را مقهور شیطان می‌شمرد، انسان را از بسیاری از حقوق سیاسی

محروم خواهد دانست. از یکسایر سلفه و لایفه دروغه بکسی که با تامل و به تفکرات
فرد دین دارد تقدم اراده خداوند را در تمام صحنه های حیات پذیرفته است و تبعیت
از آن را سعادت واقعی می شمارد. او حاکمیت مطلق بر جهان و انسان را، که مبتنی بر
حکمت بالغه است، از آن خداوند می داند. خداوند حکیم برای هدایت انسان ها از یک
سو تکالیفی را وضع کرده و از سوی دیگر، حقوقی را به رسمیت شناخته است. این
تکالیف و حقوق، که هر دو منشأ قدسی الهی دارند، نمی توانند معارض یکدیگر باشند،
لذا الزام های شرعی، یعنی واجبات و محرمات، مقدم بر خواست و اراده بشر است و
حقوق انسانی، اهم از فردی و اجتماعی، در مرتبه متأخر قرار دارد. این تقدم و تأخر
مقتضای بندگی انسان نسبت به خداوند حکیم است.

حوزه رجوع به حقوق مردم حوزه مباحث است و در این قلمرو، که به آن
منطقه الفراغ نیز اطلاق می شود،^{۱۴} انسان آزاد است که خود تدبیر کند و البته بر اختیار و
تدبیر خود مسئول است. در اینجا مراد آزادی و اختیار فلسفی نیست، بلکه دقیقاً آزادی
سیاسی و اجتماعی است. منطقه الفراغ نه منطقه ای کوچک و تنگ، بلکه قلمروی فراخ و
گسترده است. حقوق سیاسی مردم در چنین قلمروی متبلور و متجلی می شود. توجه به
مبانی فوق به وضوح نشان می دهد که برشمردن حقوق سیاسی مردم هرگز به معنای
زیرپا نهادن واجبات و محرمات شرعی نیست، برعکس، به رسمیت نشناختن این
حقوق، که بخشی از حق الناس شرعی است، پشت پا زدن به دین و بی اعتنایی به شرع
است. تارک حق الله و متجاوز به آن با استغفار و توبه بخشیده می شود، اما متجاوز به حق
الناس باید هم توبه کند، هم صاحب حق را راضی نماید.^{۱۵}

سعادت انسان در گرو ایمان و عمل صالح است. عمل صالح عملی است که منطبق بر
اهداف دین و احکام شرع باشد. تعالیم دینی یا الگوی عمل صالح بر دو قسم است:
بخشی متوجه زندگی فردی و حیات شخصی انسان هاست و بخشی دیگر اصول و
قواعد زندگی اجتماعی و حیات جمعی را ارائه می کند. خداوند اجرای این اصول و
قواعد را به عهده مؤمنان و مسلمانان نهاده است. به عبارت دیگر، پیاده کردن تعالیم الهی
و اقامه دین وظیفه همه مسلمانان است. این وظیفه همگانی و تکلیف جمعی مانع از آن
نیست که برای اجرای بخشی از این احکام، شرایط ویژه ای نیز از سوی شارع پیش بینی
شده باشد. چنان که ایمان و تعهد دینی، امانت داری و وثوق و بالاخره کاردانی و

تخصص در تصدی همهٔ مناصب دینی و عهده‌داری برخی مناصب مانند قضاوت و اجتهاد، فقاقت لازم است. بنابراین مردم موظف اند در اقامهٔ دین همهٔ شرایطی را که شارع معتبر شمرده است، رعایت کنند و متصدیان هر خدمتی را از میان افراد معتبر واجد شرایط شرعی انتخاب کنند.

حال با توجه به مقدمات فوق، به تشریح و تبیین یکی از مهم‌ترین حقوق سیاسی مردم از دیدگاه اسلام می‌پردازیم. این حق در حقوق اساسی نقش محوری دارد. به حدی که پذیرش یا عدم پذیرش آن در کل حقوق سیاسی تأثیر بنیادی می‌گذارد و حقوق اساسی بدون به رسمیت شناختن آن کاملاً دگرگون می‌شود. این حق را، که حق تعیین سرنوشت و مقدرات سیاسی است، در سه بخش تحلیل می‌کنیم: بخش اول به مبادی تصویری این حق اختصاص دارد، بخش دوم به مبانی تصدیقی آن می‌پردازد و در بخش سوم شواهد این حق در اسناد خارجی و داخلی حقوق بشر آمده است.

بخش اول - مبادی تصویری حق تعیین سرنوشت و مقدرات سیاسی

مهم‌ترین اصل در حقوق اساسی، حق تعیین سرنوشت و مقدرات حوزهٔ عمومی و فضای سیاسی است، تا آنجا که بسیاری از قواعد و مسایل حوزهٔ سیاست بر مبنای موضعی که در این اصل بنیادی اتخاذ می‌شود، شکل می‌گیرد. فضای سیاسی به چه کس یا کسانی متعلق است؟ تعیین جهت سیاست‌های کلان به عهدهٔ کیست؟ انتخاب کارگزاران اصلی و مصادر خدمات عمومی با کیست؟ برای دخالت و تصرف در حوزهٔ عمومی باید از چه کس یا کسانی اجازه گرفت؟ مسئولیت اصلی این حوزه با کیست و در یک کلام، صاحب اصلی حوزهٔ سیاست کیست؟

از آنجا که انسان دیندار تمامی کاینات را ملک خداوند و هرگونه دخل و تصرفی در ملک غیر را، بدون اجازهٔ صاحب آن، ناروا و غصب می‌داند، حوزهٔ حیات انسان را نیز بالذات ملک خداوند می‌شمارد. ایمان دینی اقتضا می‌کند از هر تصمیمی که خدا برای حوزهٔ حیات انسانی اتخاذ کرده است، به منظور نیل به سعادت واقعی تبعیت شود. سنت لایتغیر الهی بر این تعلق گرفته است که خداوند در هیچ حوزه‌ای بدون واسطه دخالت نکند. در حوزهٔ سیاست یا حیات اجتماعی انسان‌ها نیز واضح است که خداوند مستقیماً ادارهٔ جامعهٔ انسانی را به عهده نگرفته و نمی‌گیرد، بلکه به نیابت از خود، تدبیر حوزهٔ

- عمومی و تعیین شتون و مقدرات آن را به انسان‌ها سپرده است. به عبارت دیگر، خداوند انسان را در حوزه عمومی ذی حق شمرده و بار امانت بر دوش او گذاشته است. برای شناختن ابعاد مختلف این حق الهی می‌توان به نکات زیر اشاره کرد:
- ۱- این حق اولاً و بالذات از آن خداوند است و ثانیاً و بالعرض، متعلق به انسان. لذا این انسان ذی حق در حوزه عمومی، در برابر خداوند مکلف و موظف است و بر خداوند حقی ندارد، یعنی حتی در حوزه عمومی «مکلف» به اجرای اوامر و نواهی الهی و «موظف» به انجام تکالیف شرعی است. مراد از ذی حق بودن، حق انسان بر انسان است، نه حق انسان بر خداوند. این حق خداداد است و منشأ قدسی دارد. انسان، که خلیفه خداوند بر روی زمین است، چنین حقی را دارد.
 - ۲- حوزه عمومی ملک مشاع انسان‌هاست.^{۱۶} بر این اساس، در هر جامعه - که در تقسیمات اعتباری محله، شهر یا کشور خوانده می‌شود - اداره حوزه عمومی و تعیین مقدرات آن، حق همه انسان‌هایی است که در آن جامعه زندگی می‌کنند.
 - ۳- از آنجا که تحصیل رضایت همه صاحبان حق در حوزه عمومی غالباً دشوار و حتی محال است. راه حلی عملی، و نه لزوماً واقعی، این است که ملاک استفاده از حق تدبیر حوزه عمومی، رضایت اکثر صاحبان حق باشد. به عبارت دیگر، در تراحم حفظ نظام اجتماعی (اهم) و اراده اقلیت جامعه (مهم)، عقلاً اهم بر مهم مقدم می‌شود.^{۱۷}
 - ۴- انسان‌ها موظف‌اند در استفاده از حقوق خداداد خود در حوزه عمومی، اولاً اهداف عالی دین از قبیل کرامت، عزت، قسط و عدالت را در نظر داشته باشند، ثانیاً الزام‌های شرعی را دقیقاً رعایت کنند، یعنی واجبی را ترک نکنند و حرامی را مرتکب نشوند.
 - ۵- فارغ از دو وظیفه شرعی فوق‌الذکر، هیچ نوع دخالت و تصرف در حوزه عمومی، بدون رضایت صاحبان حق مجاز نیست. به عبارت دیگر، در حوزه مباحات عمومی یا منطقه الفراغ، میزان رأی مردم است و هر دخل و تصرفی بدون اجازه عمومی ممنوع و در حکم غصب شمرده می‌شود.
 - ۶- متصدیان امور عمومی، به نیابت از مردم انجام این خدمات را به عهده دارند. این متصدیان منتخب و وکیل مردم هستند و وکیل موظف است نظر موکلین خود را تأمین کند. همچنین قلمرو و اختیارات آنها در معاهده‌ای با رضایت صاحبان حق و متصدیان منتخب تعیین می‌شود. در این معاهده، مدت زمان تصدی خدمات عمومی و شرایط آن

نیز قید می‌شود.^{۱۹}

۷- متصدیان خدمات عمومی در مقابل مردم مسئول اند و تحت نظارت و مراقبت صاحبان حق انجام وظیفه می‌کنند. عزل متصدیان خدمات عمومی به دست مردم - صاحبان حق - است. این عزل می‌تواند در اثر تخلف متصدی از شرایط مندرج در معاهده باشد یا اصولاً نظر صاحبان حق بر تغییر وی تعلق گرفته باشد.

۸- از آنجا که استفاده از این حق خداداد مقید به دنبال کردن اهداف عالی دین و رعایت الزام‌های شرعی است، هیئتی از عالمان دین، به انتخاب مردم و به نیابت از آنها، نظارت بر این دو امر را به عهده می‌گیرد.^{۲۰} به طور کلی، مردم متصدی، مناصبی را انتخاب می‌کنند که در شرع شرایط ویژه‌ای از قبیل اجتهاد، فقاہت و... برای آن مناصب در نظر گرفته شده است.

۹- دو مقام نبوت و امامت مشروط به مرتبه عصمت و فراتر از حوزه انتخاب مردم است و تنها با نصب و نص الهی تعیین می‌شود. به طور کلی، در تمام مواردی که از جانب شارع مقدس نصبی الزامی صادر شده یا نصبی خاص صورت گرفته باشد، مورد از منطقه الفراغ خارج می‌شود و نبوت به نظر و انتخاب مردم نمی‌رسد.^{۲۱}

بخش دوم - مبانی تصدیقی حق تعیین سرنوشت و مقدرات سیاسی

ادله، شواهد و مؤیداتی از عقل و نقل بر حق تعیین سرنوشت و مقدرات سیاسی قابل اقامه است. همه این موارد از اعتبار واحدی برخوردار نیست، با وجود این، در مجموع (و گاه بعضی از آنها به طور مستقل) بر مطلوب (حق تعیین مقدرات سیاسی برای نوع انسان یا حداقل مؤمنین) دلالت دارد. این ادله عبارت است از:

اول: دلیل عقلی، عقل حق تعیین سرنوشت و مقدرات سیاسی را برای افراد جامعه به رسمیت می‌شناسد. این حکم دقیقاً همپای حکم عقل در به رسمیت شناختن حق مالکیت است. مایملک انسان، اعم از مادی و معنوی، فردی و اجتماعی، مستقل و مشاع است. پذیرش حق مالکیت، از ارتکازات عقلایی است. آشنایی با حوزه عمومی و سیاست کافی است تا عقل تعیین مقدرات و شئون هر جامعه را برای افراد همان جامعه تأیید کند. وضوح و بداهت این حکم در حد حکم عقل در مورد مالکیت مشاع ساکنان

هر سرزمین در مورد هوای آن ناحیه یا آب های اطراف آن است.

دوم: دلیل عقلی دیگر، دخالت و تصرف در سرنوشت و مقدرات سیاسی جامعه در طول تاریخ، به دو طریق صورت گرفته است: طریق اول، غلبه و استیلای زورمندان بدون رضایت افراد جامعه، و طریق دوم، با اراده، اختیار و رضایت مردم است. طریق اول به لحاظ عقلی و هم به لحاظ عقلایی مردود شمرده می شود. عقلا تصرف در مقدرات سیاسی جامعه را، بدون رضایت افراد آن جامعه، قبیح و از مصادیق ظلم می دانند. از آنجا که اداره جامعه، در مقایسه با رضایت مردم، دایر بین نفی و اثبات (رضایت و عدم رضایت) است حصر عقلی محقق می شود. چون شق اول از نظر عقل باطل است، شق دوم اثبات می شود.

سوم: اصل عدم ولایت،^{۲۲} قاعده بر این است که همه انسان ها بر مقدرات، شئون و سرنوشت خود مسلط اند. در اندیشه اسلامی اصل بر رشید بودن انسان های بالغ و عاقل در حوزه عمومی است. و این محجور بودن است که دلیل معتبر می خواهد. همگان مجاز به تدبیر امور خود هستند، مگر این که دلیل معتبری محجور بودن و فقدان اهلیت آنها را اثبات کند. ادله ای که بر مبنای فقدان اهلیت مردم در حوزه عمومی ارائه شده، مخدوش است و نمی تواند اولویت و ولایت صنفی خاص در این حوزه را اثبات کند.^{۲۳} بر اساس این اصل مردم در حوزه عمومی رشید و محقق و مسلط بر مقدرات و شئون خود هستند.

چهارم: فحوای قاعده سلطنت، عقل عملی سیطره و سلطنت مردم را بر مایملک و اموالشان می پذیرد. سیره عقلا در همه زمان ها و مکان ها تعدی بر مال غیر را قبیح، ممنوع و ظلم می شمارد، تا آنجا که شرع نیز این را به عنوان یکی از نکات مسلم فقهی پذیرفته و در روایتی از رسول خدا (ص) نقل شده است: «ان الناس مسلطون علی اموالهم».^{۲۴} وقتی مردم از نظر شرع و عقل بر اموال خود مسلط باشند، به طوری که در چهار چوب شرع بتوانند هر تصرفی در مایملک خود بکنند و دیگران، جز با اجازه ایشان حق تصرف در آن را نداشته باشند، به طریق اولی دیگران حق ندارند بدون اجازه در مقدرات سیاسی و شئون اجتماعی او بدون اذن و رضایت وی دخالت کنند و خود فرد

نسبت به دیگران در تعیین سرنوشت سیاسی خود اولویت دارد.^{۲۵} مقایسهٔ اموال با شئون و مقدرات سیاسی حاکی از اهمیت و اکثریت تأثیر و اولویت مقدرات سیاسی بر مایملک مادی است. محور بحث در هر دو مورد لزوم تحصیل رضایت صاحب حق و حرمت تصرف بدون رضایت وی است.

پنجم: مشورت با مردم، خداوند سبحان حوزهٔ امور عمومی را امر مردم خوانده و فرموده است که در این حوزه با مشورت مردم تصمیم گیری شود: «والذین استجابوا لربهم و اقاموا الصلوة و امرهم شوری بینهم»^{۲۶} واضح است که مراد از «امرهم»، احکام و تکالیف الهی نیست، چرا که در حوزهٔ الزام‌های شرعی، رأی و رضایت مردم ملاکی نیست. و وظیفهٔ تبعیت و اطاعت است. مراد از این «امرهم» همان حوزهٔ مباحات و منطقهٔ الفراغ است که تدبیر در آن براساس مشورت همگانی صورت می‌گیرد. به عبارت دیگر، در حوزهٔ عمومی با توجه به رضایت مردم، که با مشاوره با آنها تحصیل می‌شود، تصمیم گیری می‌شود. اگر مردم در حوزهٔ عمومی ذی حق نباشند، چرا زمامداران موظف اند با آنها مشورت کنند؟

ششم: آیات استخلاف،^{۲۷} آیاتی که در قرآن کریم بر جانشینی انسان از سوی خداوند دلالت می‌کند به چند دسته تقسیم می‌شوند: الف: امانت‌داری: «و اذ قال ربک للملائکة انی جاعل فی الارض خلیفة»^{۲۸}
 «انا عرضنا الامانة علی السموات و الارض و الجبال، فاین ان یحملنها و اشفقن منها و حملها الانسان انه کان ظلوماً جهولاً»^{۲۹}

به آیهٔ اول به این صورت می‌توان استدلال کرد:

مقدمهٔ اول: مستخلف عنه خداوند است، نه نسل‌های گذشته و نه جن و ملک.
 مقدمهٔ دوم: خلیفه و جانشین خداوند نوع بشر است، نه منحصرأ حضرت آدم (ع).^{۳۰}
 مقدمهٔ سوم: خلیفهٔ خدا در زمین، به نیابت از او حاکمیت بر زمین و اجرای اوامر و نواهی خداوند و اقامهٔ عدل و تعیین مقدرات و سرنوشت سیاسی و اجتماعی خود را به عهده دارد.

مقدمه چهارم: هر انسان به عنوان یکی از خلفای الهی، در تعیین سرنوشت و مقدرات سیاسی و تدبیر جامعه سهیم است. به عبارت دیگر، خلافت از آن عام مجموعی است، نه عام استغراقی و بدلی.^{۳۱}

به آیه دوم نیز به این ترتیب می توان استدلال کرد:

مقدمه اول: امانت همان ولایت الهی انسان است^{۳۲} که شامل خلافت، حاکمیت بر سرنوشت و مقدرات سیاسی و حق تدبیر جامعه نیز می شود.

مقدمه دوم: نوع انسان صلاحیت حمل امانت الهی را دارد، نه موجود دیگری.

مقدمه سوم: خیانت در این امانت الهی از سر ظلم و جهل است که به نفاق و شرک

می انجامد و ادای امانت از سر علم و عدل از مؤمن سر می زند.^{۳۳}

مقدمه چهارم: هر انسان (بلکه هر انسان مؤمن) به عنوان حامل امانت الهی، در تدبیر

جامعه و سرنوشت و مقدرات سیاسی ذی حق است.

دسته دوم، آیات خلفاء الارض.

«وهو الذی جعلکم خلائف الارض و رفع بعضکم فوق بعض درجات لیبلوکم فی ما

اتیکم»^{۳۴}

«امن یجیب المضطر اذا دعاه و یکشف السوء و یجعلکم خلفاء الارض»^{۳۵}

«هو الذی جعلکم خلائف فی الارض، فمن کفر فعلیه کفره»^{۳۶}

تمسک به این دسته از آیات برای اثبات حق مورد نظر، مبتنی بر پذیرش مقدمات

ذیل است:

مقدمه اول: مستخلف عنه خداوند است نه انسان های پیشین.

مقدمه دوم: خلیفه خداوند انسان است، نه قومی خاص از امم گذشته، به عبارت

دیگر، این آیات از قضیه حقیقه بحث می کند، نه قضیه خارجی.

مقدمه سوم: مراد از جعل تنها جعل تکوینی (خلقت و آفرینش) نیست، بلکه جعل

تشریحی (نصب نوع انسان به عنوان خلیفه یا اعطای حق خلافت به بنی آدم) را نیز شامل

شود.

مقدمه چهارم: خلافت الهی، تدبیر زمین، حق تعیین سرنوشت و مقدرات سیاسی را

در بر می گیرد.

مقدمه پنجم: هر انسان، به عنوان یکی از خلقای الهی، در تعیین سرنوشت و مقدرات سیاسی و تدبیر جامعه سهیم است (خلافت انسان ها در هر جامعه عام مجموعی است، نه عام استغراقی یا عام بدلی).

دسته سوم آیات خلافت عامه مؤمنان صالح: «وعدالله الذین آمنوا و عملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم و لیمکنن لهم الذی ارتضی لهم و لیندلنهم من بعد خوفهم امناً»^{۳۷} «و نرید ان نممّ علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمة و نجعلهم الوارثین»^{۳۸} «و لقد کتبنا فی الزبور من بعد الذکر ان الارض یرثها عبادی الصالحون»^{۳۹} «ان الارض لله یرثها من یشاء من عباده و العاقبة للمتقین»^{۴۰} تمسک به این دسته از آیات، برای اثبات حق مطلوب، مبتنی بر پذیرش مقدمات ذیل است:

مقدمه اول: مستخلف عنه خداوند است، نه حکام جائز و ظالم.
مقدمه دوم: خلیفه خداوند و وارث زمین، صنف انسان های مؤمن صالح است (قضیه حقیقه، نه قضیه خارجیه).
مقدمه سوم: استخلاف در زمین و وراثت آن، شامل حق تعیین سرنوشت و مقدرات سیاسی و تدبیر جامعه نیز هست.
مقدمه چهارم: هر مؤمن صالحی از چنین حقی برخوردار است (به صورت عام مجموعی، نه عام استغراقی یا عام بدلی).

هفتم: آیات و روایات متضمن تکالیف اجتماعی:^{۴۱} بخش قابل توجهی از تعالیم اسلامی را مباحث اجتماعی تشکیل می دهد. مخاطب این آیات و روایات امت اسلامی است، نه اشخاص یا اصناف خاص. اگر چه جامعه با نظر دقیق فلسفی، وجودی و رای افراد خود ندارد، مردم که اعضای جامعه اند، مسئول اجرای این اوامر و نواهی شرعی هستند. این خطاب و مسئولیت، حکایت از اهلیت جامعه در تصدی و اجرای این امور دارد. آن چنان که قبلاً گذشت، لزوم رعایت بعضی شروط در برخی از مناصب دینی، منافاتی با مسئولیت جامعه در قبال این امور ندارد. دست بالا این که جامعه متصدیان این

گونه امور را از بین افراد معتبر واجد شرایط انتخاب می‌کند. اگر مردم در حوزه عمومی محجور و فاقد اهلیت تصرف بودند، جامعه نیز به طریق اولی صلاحیت به عهده‌گیری این امور را نداشت و قابلیت خطاب الهی نمی‌یافت. این که مؤمنان مخاطب اقامه دینی و اجرای احکام شرع شمرده شده‌اند، مؤیدی قوی برای ذی حق بودن ایشان در حوزه عمومی است.

نمونه‌ای از آیات اجتماعی قرآن کریم خطاب به مردم صالح به قرار ذیل است:

«واعدوا لهم ما استطعتم من قوّة و من رباط الخيل، ترهبون به عدو الله و عدوكم»^{۲۲}
 «و ان طائفتان من المؤمنین اقتتلوا فاصلحوا بينهما، فان بغت احديهما على الاخری فقاتلوا التي تبغی حتى تفي الى امر الله، فان فاءت فاصلحوا بينهما بالعدل و اقسطوا، ان الله يحب المقسطین»^{۲۳}

«ولتكن منكم امة يدعون الى الخير و يأمرون بالمعروف و ينهون عن المنکر»^{۲۴}

«و السارق و السارقة فاقطعوا ايديهما جزاء بما كسبا يكلأ من الله»^{۲۵}

«الزانية و الزانی فاجلد و اكل واحد منهما مائة جلدة...»^{۲۶}

هشتم: ولایت عمومی زنان و مردان مؤمن،^{۲۶} مراد از این ولایت عام، ولایت نصرت و مودت است. مردم در امت اسلامی دوستدار یکدیگر و ناصر و یاور یکدیگرند. ولایت عام ایمانی، اساس جامعه اسلامی و وحدت امت اسلامی مبتنی بر این ولایت عمومی مسلمانان است: «علم علوم اسلامی»
 «والمؤمنون و المؤمنات بعضهم اولیاء بعض يأمرون بالمعروف و ينهون عن المنکر و یقیمون الصلوة و یؤتون الزکاة و یطیعون الله و رسوله»^{۲۸}

احکام ولایت عمومی مؤمنین را به شکل زیر می‌توان برشمرد:

۱- همه افراد امت اسلامی نسبت به یکدیگر «ولی» محسوب می‌شوند و هر مؤمنی

ولی مؤمن دیگر است.

۲- در ولایت عمومی بین مردان و زنان مؤمن هیچ تفاوتی نیست.

۳- در ولایت عمومی، تنها ملاک اولویت و امتیاز قرآنی، اولویت نبی اکرم^{۲۹} و کسانی

است که در حکم نفس پیامبر هستند، یعنی امامان معصوم (ع). بنابراین در میان غیر

معصومین یا در عصر غیبت معصوم، همگان برابرند.

- ۴- ولایت عمومی در درجه اول به مودت داخلی و موالات ملی منجر می‌شود، در درجه دوم به نصرت و تعاون و همیاری ملی می‌انجامد و در درجه سوم به نوعی مشارکت در تدبیر منتهی می‌شود که نتیجه آن امر به معروف و نهی از منکر، برپاداشتن نماز، پرداخت مالیات های شرعی و در مجموع، اطاعت از خدا و رسول (ص) است. به عبارت دیگر، ولایت عمومی پشتوانه اجتماعی اقامه دین است.
- ۵- نتیجه ولایت عمومی، وحدت ملی امت اسلامی است.
- ۶- هر نوع تصرف در حوزه عمومی، در چهار چوب مقررات شرعی، منوط به اجازه از اولیاء آن، یعنی افراد امت اسلامی است. ولایت عمومی مختص مردان و زنانی است که خود همگی تحت ولایت خدا و رسول اند، یعنی مؤمن هستند.
- ۷- لزوم اجازه گرفتن از اولیاء حوزه عمومی، حاکی از ذی حق بودن انسان های مؤمن در این حوزه است.

نهم: ادله امر به معروف و نهی از منکر و نصیحت به ائمه مسلمین، از جمله تعالیم اجتماعی بسیار نافذ در اسلام، نصیحت به رهبران جامعه اسلامی و دو فریضه امر به معروف و نهی از منکر است. آیات و روایات مشتعل بر این فرایض، مخاطب عام دارد، یعنی انجام این دو بر همه مسلمانان واجب است.

امر به معروف و نهی از منکر حکایت از مسئولیت اجتماعی مسلمانان دارد. اگر این مسئولیت اجتماعی مبتنی بر حق متناسب با خود نمی‌بود، شرف صدور نمی‌یافت، چرا که حق و مسئولیت ملازم یکدیگر هستند. اگر مردم در جامعه اسلامی صلاحیت دخالت در حوزه عمومی و تصرف در مقدرات سیاسی را نداشتند، هرگز مکلف به چنین وظیفه خطیری نمی‌شدند. این حق دیگر اعضای جامعه اسلامی است که بر دوش ما، تکلیف و مسئولیت امر به معروف و نهی از منکر یا نصیحت و خیرخواهی را نهاده است. اگر مسلمانی به وظیفه نصیحت به دیگر مؤمنان، به ویژه نصیحت به رهبران و زمامداران و امر به معروف و نهی از منکر عمل نکند، در واقع علاوه بر ترک واجب، حقوق دیگر اعضای جامعه را زیر پا نهاده است و آنان می‌توانند از او بازخواست کنند که چرا حق آنها را مراعات نکرده و به وظیفه خود عمل نکرده است. حوزه عمومی تحت نظارت همه امت اسلامی است و کارکرد مهم دو روش نظارتی نصیحت و امر به معروف و نهی از

منکر، سلامت و اصلاح جامعه است.

در ذیل به نمونه‌ای از آیات و روایات مشتمل بر دو فریضه اجتماعی اشاره می‌شود: «ولتكن منكم امةٌ يدعون الى الخير و يأمرون بالمعروف و ينهون عن المنكر»^{۵۱}، «و المؤمنون و المؤمنات بعضهم يأمرون بالمعروف و ينهون عن المنكر»^{۵۲} رسول خدا (ص) فرمود: «ثلاث لا یقل علیهن قلب امرء مسلم: اخلاص العمل لله و النصیحة لائمة المسلمين و اللزوم لجماعتهم»^{۵۳}. سه امر است که دل مسلمان در آن خیانت روا نمی‌دارد: اخلاص عمل برای خداوند، خیرخواهی به رهبران مسلمین و همراهی با جماعت ایشان. امام جعفر صادق (ع) فرمود: «یحب للمؤمن علی المؤمن النصیحة له فی المشهد و الغیب»^{۵۴}. به مؤمن واجب است که آشکار و پنهان مؤمن را نصیحت کند.

دهم، تصریحات امیرالمؤمنین امام علی (ع) در نهج البلاغه: به نمونه‌هایی از سخنان آن حضرت در اینجا اشاره می‌شود: «ولیکن احب الامور الیک اوسطها فی الحق و اعتمها فی العدل و اجتمعها لرضی الرعیة»^{۵۵}. «و باید از کارها آن را بیشتر دوست بداری که نه از حق بگذرد، نه فروماند و عدالت را فراگیرتر بود و مردم را دلپذیرتر». در اینجا سه ملاک محبوب بودن امور نزد والی، حقانیت، عدالت و رضایت مردم معرفی شده است.

«و ان ظننت الرعیة بک حیفاً فأصجر لهم بعذرک و اعدل عنک ظنونهم باصحرارک، فان فی ذلک ریاضةً منک لنفسک، و رفعاً برعیةک، و اعداراً تبلیغ به حاجتک من تقویمهم علی الحق»^{۵۶}. «و اگر مردم بر تو گمان ستم برند، عذر خود را آشکارا با آنان در میان گذار و با این کار از بدگمانی‌شان در آرد که به این رفتار خود را به عدالت خود داده باشی، با مردم مدارا کرده‌ای و با عذری که می‌آوری به آنچه خواهی می‌رسی و آنان را به راه حق می‌آوری».

آیا به رسمیت شناختن حق استیضاح والی از سوی مردم، معنایی جز ذی حق شمردن آنان در حوزه‌ی عمومی دارد؟ «واعظم ما افترض سبحانه من تلك الحقوق حق الوالی علی الرعیة و حق الرعیة علی

الوالی، فریضة فرضها الله سبحانه لكل احد».^{۵۷} «ویزرگترین حق‌ها که خداوند سبحان واجب گردانیده، حق والی است بر مردم و حق مردم است بر والی و این حکم را خداوند سبحان برای هر یک از والی و مردم بر دیگری واجب فرموده است...».

«فعلیکم بالتناصح فی ذلک و حسن التعاون علیه، فلیس احدٌ و ان اشتد علی رضاالله حرصه، و طال فی العمل اجتهاده، ببالغ حقیقة ماالله اهله من الطاعة له، و لکن من واجب حقوق الله علی العباد النصیحة بمبلغ جهدهم و التعاون علی اقامة الحق بینهم، و لیس امرؤ و ان عَظَمَتْ فی الحق منزلته و ان صَغُرَتْهُ النفوس و اقتحمته العیون بدون ان یُعین علی ذلک اویعان علیه».^{۵۸} «پس در ادای آن حق بر شما باید نصیحت کردن و کمک به یکدیگر. کسی به حقیقت طاعت و فرمانبری شایسته‌ی خدا نمی‌رسد، اگرچه برای به دست آوردن رضا و خشنودی او حریص باشد و کوشش بسیار در عمل و بندگی داشته باشد. ولی از جمله حقوق واجب خداوند بر بندگان، نصیحت و کمک به یکدیگر برای اجرای حق بین خودشان به قدر توانایی است و هیچ کس بی‌نیاز از یاری گرفتن - در آنچه خداوند از حق خود یاری او را واجب گردانیده - نیست. هرچند مقام و مرتبه او بزرگ باشد و در دین برتری داشته باشد و هیچ کس پایین‌تر از آن نیست که در این امر یاری کند یا یاری شود، اگرچه مردم او را خُرد شمرند و در دیده کوچک آید».

«و ربّما استحلّی الناس الثناء بعد البلاء فلا تُثَنُوا عَلَیْ بِجَمیل ثناء لاخراجی نفسی الی الله و الیکم من البقیة فی حقوق لم أفرغ من ادائها و فرائض لا بدّ من امضائها».^{۵۹} «چه بسا مردم مدح و ستایش را بعد از کوشش در کاری شیرین می‌دانند، پس مرا برای اطاعت کردندم از خدا و رفتار نیکویم با شما ستایش نکنید، بلکه از حقوقی که باقی مانده و از ادای آنها فارغ نگشته‌ام و واجباتی که ناچار به اجرای آنها هستم بپرسید».

«فلا تُکَفُّوا عن مقالة بحق او مشورة بعدل، فانی لست فی نفسی بفوق ان أُخطِی و لا آمن ذلک من فعلی الا ان یکفی الله من نفسی ما هو املک منی».^{۶۰} «پس از حق‌گویی یا مشورت به عدل خودداری ننمایید. زیرا این برتر از این که خطا کنم نیستم و از آن در کار خویش ایمن نیستم، مگر آن که خدا نفس مرا کفایت کند که او به آن از من تواناتر است».

تأمل در مضامین عالیة فوق و مشابه آنها تردیدی باقی نمی‌گذارد که فعل و قول علی بن ابی طالب (ع) حاکی از پذیرش حق مردم در حوزه عمومی، به ویژه حق تعیین سرنوشت و مقدرات سیاسی است. منش و روش علوی جز این اقتضا نمی‌کند. شواهد

این حق خداداد مردم در خطبه‌های و نامه‌های نهج البلاغه بسیار فراوان است و آنچه ذکر شده، تنها مثتی است نمونه‌ی خروار.

بخش سوم

حق تعیین سرنوشت و مقدرات سیاسی در اسناد حقوق بشر

مضمون حق تعیین سرنوشت و مقدرات سیاسی در اسناد بین‌المللی حقوق بشر، حقوق بشر در اسلام و قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران تصریح شده است که در اینجا به آنها اشاره می‌شود:

اعلامیه جهانی حقوق بشر^{۶۱} ماده ۲۱:

- ۱- هرکس حق دارد که در اداره امور عمومی کشور خود، مستقیماً یا با وساطت نمایندگی که آزادانه انتخاب شده باشند، شرکت جوید.
- ۲- هرکس حق دارد با تساوی شرایط، به مشاغل عمومی کشور خود نایل شود.
- ۳- اساس و منشأ قدرت حکومت، اراده مردم است. این اراده باید به وسیله انتخاباتی ابراز گردد که از روی صداقت و به طور ادواری صورت پذیرد. انتخابات عمومی و با رعایت مساوات باشد و با رأی مخفی یا طریق نفیض آنها انجام گیرد که آزادی رأی را تأمین نماید.

اعلامیه اسلامی حقوق بشر^{۶۲} ماده ۲۳:

- الف: اقتدار امانتی است که استبداد یا سوءاستفاده از آن شدیداً ممنوع است، زیرا حقوق اساسی انسان از این راه تضمین می‌شود.
- ب: هر انسانی حق دارد در اداره امور عمومی کشور خود، به طور مستقیم یا غیر مستقیم، شرکت نماید و می‌تواند تصدی پست‌های عمومی را، بر طبق احکام شریعت، عهده‌دار شود.

قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران: ۶۳

اصل ۶:

در جمهوری اسلامی ایران، امور کشور باید به اتکای آرای عمومی اداره شود، از راه انتخابات: انتخاب رئیس جمهور، نمایندگان مجلس شورای اسلامی، اعضای شوراها و نظایر آنها یا از راه همه‌پرسی، در مواردی که در اصول دیگر این قانون معین می‌گردد.

اصل ۷:

طبق دستور قرآن کریم «و امرهم شوری بینهم» و «شاورهم فی الامر»، شوراها، مجلس شورای اسلامی، شورای استان، شهرستان، شهر، محل، بخش، روستا و نظایر اینها از ارکان تصمیم‌گیری و اداره امور کشورند. موارد، طرز تشکیل و حدود اختیارات و وظایف شوراها را این قانون و قوانین ناشی از آن معین می‌کند.

اصل ۸:

در جمهوری اسلامی ایران، دعوت به خیر، امر به معروف و نهی از منکر وظیفه‌ای است همگانی و متقابل به عهده مردم نسبت به یکدیگر، دولت نسبت به مردم و مردم نسبت به دولت. شرایط و حدود و کیفیت آن را قانون معین می‌کند.

«و المؤمنون و المؤمنات بعضهم اولیاء بعض یا مرون بالمعروف و ینهون عن المنکر».^{۶۴}

اصل ۵۶:

حاکمیت مطلق بر جهان و انسان از آن خداست و هم او، انسان را بر سرنوشت اجتماعی خویش حاکم ساخته است. هیچ‌کس نمی‌تواند این حق الهی را از انسان سلب کند، یا در خدمت منافع فرد یا گروهی خاص قرار دهد و ملت این حق خداداد را از طرفی که در اصول بعد می‌آید، اعمال می‌کند.

ذیل اصل ۱۷۷:

محتوای اصول مربوط به اسلامی بودن نظام و ابتدای کلیه قوانین و مقررات براساس موازین اسلامی و پایه‌های ایمانی و اهداف جمهوری اسلامی و جمهوری بودن حکومت و ولایت امر و امامت امت و نیز اداره امور کشور با اتکای به آرای عمومی و دین و مذهب رسمی ایران تغییرناپذیر است.

با توجه به بحث فوق می‌توان نتیجه گرفت که حق تعیین سرنوشت و مقدرات سیاسی از جانب تعالیم اسلامی به رسمیت شناخته شده است و از حقوق مسلم مردم به شمار می‌آید.

امیدوارم در مجاللی دیگر به تشریح و تحلیل دیگر حقوق سیاسی مردم در اسلام، یعنی حق آزادی، حق مساوات و عدالت و حق مقاومت در برابر ظلم توفیق یابم.

پی‌نوشت

۱- واژه «حقوق سیاسی» در کنار «حقوق مدنی» در متون حقوق بشر استعمال شده است، اما در «حقوق

عمومی»، به جای «حقوق سیاسی» از واژه «حقوق اساسی» استفاده می‌شود.

۲- تبیین ابعاد مختلف هر نظریه در گرو تحلیل انتقادی آن و مقایسه نظریه با دیگر آرا و نظریه‌هاست، اما در این مقاله به دلایلی از این شیوه صرف نظر شده و تنها به تحلیلی ايجابية بسنده شده است. برای آشنایی بیشتر با دیدگاه‌های نویسنده در باب نقد آرای دیگری که در این زمینه مطرح است رجوع کنید به: محسن کدبوره، **حکومت ولایی**، (اندیشه سیاسی در اسلام، ۲)، (تهران، نشر نی، ۱۳۷۷)، بخش ۱.

۳- «کتب علی نفسه الرحمة» سورة انعام، آیه ۱۲، همچنین نهج البلاغه، (طبع صبحی صالح)، خطبه ۲۱۶، ص ۳۳۳. «و لو كان لاحد ان بجزی علیه لكان ذلك خالصاً لله سبحانه دون خلقه، لقد رنه علی عباده و لعدله فی كل ماجرت علیه حروف فضائه و لکنه جعل حقه علی العبادات ان بطبعوه و جعل جزائهم علیه مضاعفة الثواب تفضلاً منه و توسعاً بما هو العزید اهل».

۴- برای آشنایی بیشتر با دیدگاه فلها درباره حق الناس، رجوع کنید به: محمدعلی توحیدی، **مصباح الفقاهة**، (تقریر دروس آیت ا... سیدابوالقاسم خویی)، ج ۲، نظریة فی الحقوق، صص ۳۶-۵۰ و دکتر وهبة زحیلی، **الفقه الاسلامی و ادلته**، ج ۲، نظریة الحق، صص ۷-۳۹.

۵- نهج البلاغه، خطبه ۲۱۶، صص ۳۳۲ و ۳۳۳، همچنین، خطبه ۳۲، ص ۷۹، نامه ۵۰، ص ۲۲۲، ابو محمد الحسن بن علی الحرانی، **تحف العقول عن آل الرسول (ص)**، (نصحیح علی اکبر غفاری)، (قم، ۱۳۰۲ ق)، ص ۲۶۱.

۶- مرتضی مطهری، «میانی اولیه حقوق از نظر اسلام»، بیست گفتار، (تهران، ۱۳۵۷)، ص ۵۱ «نتیجه اساسی بحث عدل این است که بنابر نظریة اول - که دستورهای اسلام تابع حسن و فیح واقعی است و حق و عدالت واقعیات دارند و اسلام واقعی بودن آنها را به رسمیت شناخته است، ما می‌توانیم یک فلسفه اجتماعی اسلامی و یک رشته میانی حقوقی اسلامی داشته باشیم و می‌توانیم بنشینیم و حساب کنیم بینیم اسلام چه میانی حقوقی دارد؟ چه چیزی را میانی ذی حق بودن می‌داند و بر طبق چه میانی قانون وضع کرده؟ و آن وقت

- ۲۴- علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۲، کتاب العلم، باب ۳۳، حدیث ۷، ص ۲۷۲ (به نقل از عوالی اللئالی).
- همچنین رسائل الشیعه، ج ۱۳، ابواب احکام الوسايا، باب ۱۷، حدیث ۲، ص ۳۸۱.
- ۲۵- برای کسب اطلاعات بیشتر، آیت الله منتظری، همان کتاب، ج ۱، ص ۲۹۵.
- ۲۶- سوره الشوری، آیه ۳۸.
- ۲۷- برای کسب اطلاعات بیشتر، آیت الله محمد باقر صدر، همان کتاب، آیت الله حسین علی منتظری، همان کتاب، ج ۱، صص ۵۰۱-۵۰۳.
- ۲۸- سوره البقره، آیه ۳۰.
- ۲۹- سوره الاحزاب، آیه ۷۲.
- ۳۰- برای کسب اطلاعات بیشتر درباره مقدمه اول و دوم علامه طباطبائی، المیزان فی تفسیر القرآن، ذیل سوره بقره، آیه ۳۰.
- ۳۱- استفاده عام مجموعی از این آیه شریفه و آیات بعد بسیار دشوار است برای کسب اطلاعات بیشتر، سید کاظم حسینی حائری، ولایة الامر فی عصر الغیبة، (قم، ۱۴۱۲ق)، صص ۱۷۵-۱۷۸.
- ۳۲- علامه طباطبائی، همان کتاب، ذیل سوره الاحزاب، آیه ۷۱.
- ۳۳- همان جا.
- ۳۴- سوره الانعام، آیه ۱۶۵.
- «او کسی است که شما را جانشینان زمین قرار داد و بعضی از شما را بر بعضی دیگر به درجاتی برتری داد تا شما را در آنچه داده است بیازماید».
- ۳۵- سوره النمل، آیه ۶۲.
- «با آنکه اجابت کند مضطربى را، آنگاه که بخواندش و رنج او را بگشاید، و شما را جانشینان زمین بگرداند».
- ۳۶- سوره فاطر، آیه ۳۹.
- «او کسی است که شما را جانشینان در زمین گردانیده پس آنکه کفر ورزد، کفرش بر علیه اوست».
- ۳۷- سوره النور، آیه ۵۵.
- «خدایند به کسانی از شما که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند وعده داده است که ایشان را حتماً در زمین جانشین گرداند، آنچنانکه کسانی که پیش از ایشان بودند جانشین گردانید و دینی را برای ایشان پسندید، مسلط بگرداند و ایشان را بعد از ترسشان ایمن کند».
- ۳۸- سوره القصص، آیه ۵.
- «و ازاده می‌کنیم که بر آنان که در زمین ناتوان شمرده شدند مثل نهم و آنان را پیشوایان بگردانیم و ایشان را

وارث فرار دهیم».

۳۹- سورة الانبياء، آیه ۱۰۵

«به تحقیق در زیور پس از ذکر نوشتیم که زمین را بندگان صالح من ارث می‌برند».

۴۰- سورة الاعراف، آیه ۱۲۸

«زمین از آن خداست و به آنکه از بندگان اراده کند، ارث می‌دهد و عاقبت از آن پرهیزگاران است».

۴۱- برای کسب اطلاعات بیشتر، آیت الله منتظری، همان کتاب، ج ۱، صص ۴۹۹-۵۰۱

۴۲- سورة الانفال، آیه ۶۰

«و آماده کنید برای ایشان هر چه می‌توانید از نیرو و مرکب، که بترسانید با آنها دشمن خدا و دشمن خود آن

راه».

۴۳- سورة الحجرات، آیه ۹

«راگر دو گروه از مؤمنان کارزار کردند، پس آنها را آشتی دهید، پس اگر یکی از آنها برد دیگری ستم کرد، با آنکه

ستم کرده است بجنگید تا به فرمان خدا گردن نهد، پس اگر بازگشت میانشان به عدالت اصلاح کنید، و دادگری

کنید، خداوند دادگران را دوست دارد».

۴۴- سورة آل عمران، آیه ۱۰۴

«می‌باید از شما امنی باشد که به خیر دعوت کند و به معروف امر کند و از منکر نهی نماید».

۴۵- سورة المائدة، آیه ۳۸

«دستان مرد دزد و زن دزد را قطع کنید، کیفری به آنچه خود فراهم آورده، و نجی را جانب خداوند».

۴۶- سورة النور، آیه ۲

«مرد و زن زناکار را هر یک صد نازیان بزنید».

۴۷- برای کسب اطلاعات بیشتر، سید محمد باقر صدر، همان کتاب، مهدی شمس الدین، نظام

الحکم و الادارة فی الاسلام، ج ۳، (قم)، صص ۴۱۹ و ۴۲۰. مهدی شمس الدین، اهلیة المرأة لتولی

السلطة، (بیروت، ۱۴۱۵ق)، ص ۱۲۷. مهدی شمس الدین، مجلة النور، ش ۴۲، ص ۹.

۴۸- سورة التوبة، آیه ۷۱. «مردان و زنان مؤمن بعضی بر بعضی دیگر ولایت دارند، به معروف امر می‌کنند و

از منکر نهی می‌کنند، نهاز را به پا می‌دارند زکات می‌پردازند و از خدا و رسولش اطاعت می‌کنند».

۴۹- سورة الاحزاب، آیه ۶. «البنی اولی بالمؤمنین من انفسهم».

۵۰- برای کسب اطلاعات بیشتر، سورة آل عمران، آیه ۶۱ و سورة المائدة، آیه ۵۵

۵۱- سورة آل عمران، آیه ۱۰۴.

- ۵۲- سورة التوبة، آیه ۷۱. (تراجم، ج ۱، کتاب، ج ۱، حدیث، ص ۳۳۳، فصل، ج ۱، کتاب، ج ۱، حدیث، ص ۳۳۳)
- ۵۳- نفاة الاسلام کلبنی، همان کتاب، باب ما امرالنبي (ص) بالنصيحة لائمة المسلمين ...، حدیث ۲، صص ۲۰۳، ۲۰۴. همچنین مستند احمد بن حنبل، ج ۵، ص ۱۸۳، سنن دارمی، ج ۱، ص ۷۴ و ۷۵. سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۸۴ سنن ترمذی، ج ۴، ص ۱۲۱.
- ۵۴- نفاة الاسلام کلبنی، همان کتاب، باب نصيحة المؤمن، حدیث ۲، ص ۲۰۸.
- ۵۵- نهج البلاغه، نامه ۵۳ (عهدنامه مالک اشتر)، ص ۲۲۹.
- ۵۶- همان کتاب، ص ۲۴۲.
- ۵۷- همان کتاب، خطبة ۲۱۶، ص ۳۳.
- ۵۸- همان کتاب، ص ۳۳۴.
- ۵۹- همان کتاب، ص ۳۳۵. صبحی صالح به جای «الیکم من البقیة فی حقوق ...» آورده است: «الیکم من النقیة...» واژه «بقیه» را از نسخه فیض الاسلام نقل کرده‌ام.
- ۶۰- همان جا.
- ۶۱- مصوب دهم دسامبر ۱۹۸۲ میلادی مجمع عمومی ملل متحد.
- ۶۲- مصوب ۱۲ محرم ۱۳۱۱ هجری قمری اجلاس وزرای امور خارجه سازمان کنفرانس اسلامی در قاهره.
- ۶۳- مصوب ۱۳۵۸ هجری شمسی. اصول موردنظر در بازنگری سال ۱۳۶۸ تغییر نکرده است.
- ۶۴- سورة توبه آیه ۷۱.

شوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی